

Research Article

Examining the Sources of the Story "Slave Eats Fruit with Her King" and the Analysis of Its Narrative Elements in Arabic and Persian Literature

Seyyed Mohammad Reza Ibn al-Rasoul^{1*}, Maryam Kalantari², Somayeh Hasanaliyan³

Abstract

The story of "Slave eats fruit with her king" is among the educational stories that examples of its prose and verse can be found in Arabic and Persian literature. The oldest source of this narration is related to Arabic literature in the book "Al-*imtā' wa al-mu'ānasa'*" of Abu Hayyan Al-Tawhidi (9th century). After that, examples of Arabic and Persian prose and verse have mentioned it until the end of the ninth century. Rumi and Attar have also recreated the verse of this narrative in Persian literature in a creative way. This story which has mentioned in two different narratives leads to the same moral conclusion which is "loyalty and commitment". Therefore, examining the sources of this story not only acquaints posterity with the experiences of different ethnic groups, but also preserves and records the culture and history of the predecessors. This study not only finds the sources and compares the Arabic and Persian sources of the narrative, but also examines its narrative elements such as theme, plot, character, dialogue, perspective and scene, and identifies how Persian verse sources are similar to the old Arabic sources. The most important results of this study which is based on comparative analogy is that, the theme of the story is the same in all the Arabic and Persian sources, and Persian verse anecdotes have arranged the same theme with a different structure with the inspiration of ancient sources.

Keywords: Finding the Sources, Educational Literature, King, Slave, Elements of the Story

How to Cite: Ibn al-Rasoul S.M.R, Kalantari M, Hasanaliyan S., Examining the Sources of the Story "Slave Eats Fruit with Her King" and the Analysis of Its Narrative Elements in Arabic and Persian Literature, Journal of Comparative Literature Studies, 2024;17(68):723-751.

1. PhD student in Arabic language and literature, Isfahan University, Isfahan, Iran

2. Professor of Arabic language and literature, Isfahan University, Isfahan, Iran

3. Associate Professor of Arabic Language and Literature, Isfahan University, Isfahan, Iran

Correspondence Author: Seyyed Mohammad Reza Ibn al-Rasoul

Receive Date: 2023.09.20

Accept Date: 2024.01.01

حکایت «میوه خوردن غلام نزد پادشاه» در ادب عربی و فارسی

بررسی آبشخورها و تحلیل عناصر داستانی آن

سیدمحمدرضا ابن الرسول^{۱*}، مریم کلانتری^۲، سمیه حسنعلیان^۳

چکیده

داستان «میوه خوردن غلامی نزد خواجه‌اش» از جمله داستان‌های تعلیمی است که در ادبیات عربی و فارسی صورت‌هایی از نثر و نظم آن یافت می‌شود. قدیم‌ترین مأخذ این روایت مربوط به ادبیات عربی در کتاب «الإمتاع والمؤانسة» از ابوحیان توحیدی (قرن چهارم) است. پس از آن نمونه‌های نثر و نظم عربی و فارسی تا پایان قرن نهم آن را ذکر کرده‌اند. مولانا و عطار نیز در ادبیات فارسی خلاقانه به بازآفرینی منظوم این روایت پرداخته‌اند. این داستان که با دو روایت مختلف ذکر شده است به یک نتیجه‌گیری اخلاقی یکسانی که عبارت است از «امانت‌داری و تعهد» منتهی می‌شود. بدین رو بررسی آبشخورهای این حکایت، نه تنها آیندگان را با تجربیات اقوام گوناگون آشنا می‌کند بلکه به حفظ و ضبط فرهنگ و تاریخ پیشینیان نیز می‌پردازد. در این پژوهش ضمن مأخذیابی و مقایسه منابع عربی و فارسی روایت، به بررسی عناصر داستانی آن از جمله درون‌مایه، پیرنگ، شخصیت، گفت و گو، زاویه دید و صحنه می‌پردازیم و مشخص می‌کنیم مأخذ منظوم فارسی تا چه اندازه به مأخذ قدیم عربی شباهت دارند. از مهم‌ترین نتایج

۱. دانش آموخته دکتری زبان و ادبیات عرب، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

۲. استاد زبان و ادبیات عرب، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

۳. دانشیار زبان و ادبیات عرب، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

نویسنده مسئول: سیدمحمدرضا ابن الرسول

این بررسی که براساس شیوه قیاسی تطبیقی به انجام رسیده، این است که مضمون حکایت در همه مآخذ عربی و فارسی یکسان است و حکایات منظوم فارسی با الهام‌گیری از منابع کهن، مضمونی یکسان را با ساختاری متفاوت به نظم کشیده‌اند.

واژگان کلیدی: مآخذیابی، ادبیات تعلیمی، خواجه، غلام، عناصر داستان.

مقدمه و بیان مسئله

یکی از کهن‌ترین قالب‌های هنری زبان، داستان است. انسان‌های نخستین داستان‌ها را به صورت شفاهی نسل به نسل و سینه به سینه برای یکدیگر نقل می‌کردند تا سرانجام به شکل مکتوب به دست ما رسید. از جمله این داستان‌ها، داستان‌های تعلیمی است با هدف انتقال مفاهیم و آموزه‌های معنوی. «اثر ادبی تعلیمی، اثری است که دانشی (چه عملی چه نظری) را برای خواننده تشریح کند، یا مسائل اخلاقی، مذهبی، فلسفی را به شکل ادبی عرضه دارد؛ البته ادبی بودن اثر تعلیمی مقول بالتشکیک است، یعنی در آثاری، عناصر و مایه‌های ادبی کمتر و در آثاری بیشتر است» (شمیسا: ۱۳۸۶، ۲۵۵).

به علت در هم تنیدن دو ادب عربی و فارسی و تأثیر و تأثر این دوازده یکدیگر و به تبع آن وجود داستان‌های مشترک، پژوهشگران از قدیم برای بررسی کیفیت این آمیختگی، به مآخذشناسی و ریشه‌یابی مشترکات این دو ادبیات پرداخته‌اند. از جمله آن مآخذیابی داستان‌های تعلیمی مشترک بوده است. با بررسی آبخورهای این حکایات نه تنها ارتباطات متون مختلف با یکدیگر، بلکه اهمیت ادبیات تطبیقی و ارتباط آن با مآخذشناسی داستان‌ها نیز مشخص می‌شود. از این رهگذر ادبیات تطبیقی عبارت است از «تاریخ روابط ادبی بین المللی؛ پژوهشگر ادبیات تطبیقی مانند کسی است که در سرحد قلمرو زبان ملی به کمین می‌نشیند تا تمام داد و ستدهای فکری و فرهنگی میان دو یا چند ملت را ثبت و بررسی کند» (گویارد: ۱۹۵۶، ۵). و در مفهوم فرانسوی آن، «مقایسه صرف میان دو یا چند ادبیات نیست بلکه مقایسه از دیدگاه این مکتب، نقطه آغاز و گامی ضروری است که امکان درک شباهت‌ها و یا تفاوت‌های موجود در بین آثار ادبی را فراهم می‌نماید» (المناصرة: ۱۹۸۴، ۱۱۸).

با توجه به آنچه گفته شد، حکایت تعلیمی «میوه خوردن غلامی نزد خواجه‌اش» که در دو ادبیات عربی و فارسی نمونه‌هایی از آن یافت شد، مطرح می‌شود. در ادبیات عربی چندین مأخذ از آن شناسایی شده است که به ترتیب تاریخی عبارتند از «الإمتاع والمؤانسة» ابوحیان توحیدی (۴۱۴-۵۳۱هـ)، «حلیة الأولیاء» ابونعیم اصفهانی (۴۳۰هـ)، «التذکرة الحمدونیة» ابن حمدون (۴۹۵-۵۶۲هـ)، «سراج الملوك» طرطوشی (۴۵۱-۵۲۰هـ)، «صفة الصفوة» ابن جوزی (۵۱۰-۵۹۷هـ)، «تهذیب تاریخ دمشق الكبير» ابن عساکر (۵۷۱هـ)، «تاریخ الإسلام» ذهبی (۵۷۴هـ)، «المستطرف» ابشیهی (۸۵۰هـ). در ادبیات فارسی نیز مأخذ این داستان در کتاب «منتخب رونق المجالس و بستان العارفين و تحفة المریدین» رجائی (۵۴۳هـ)، «اسرار التوحید» ابوحیان توحیدی (۵۷۰هـ)، «جوامع الحکایات» عوفی (قرن ۶-۷)، «منطق الطیر» و «مصیبت‌نامه» عطار (۵۴۰-۶۱۸هـ)، «مثنوی معنوی» از مولانا (۶۰۴-۶۷۲هـ) یافت شد.

پژوهش پیش رو شناسایی مأخذ این دو روایت در ادبیات فارسی و عربی را اساس کار خود قرار داده است و پس از مقابله و مطابقت این حکایت‌ها، بررسی طرح داستان (حادثه محرک، کشمکش، گره‌افکنی، اوج داستان و گره‌گشایی) و تبیین تفاوت‌ها و شباهت‌های مأخذ، عناصر داستانی آن را از جمله شخصیت، پیرنگ، درون‌مایه، گفت و گو، زاویه دید، زمینه و صحنه در روایات عربی و فارسی مورد تحلیل قرار می‌دهد و مشخص می‌نماید:

۱. قدیم‌ترین مأخذ این داستان مربوط به کدام یک از دو ادبیات عربی و فارسی است؟
۲. شیوه داستان‌پردازی مولانا و عطار به کدام مأخذ شبیه‌تر و نزدیک‌تر است؟
۳. موارد اشتراک و اختلاف روایات منظوم و مأخذ اصلی منشور چیست؟

پیشینه تحقیق

در زمینه ادبیات تطبیقی و تعلیمی پژوهش‌های بسیاری صورت گرفته است که ذکر آنها در این مقال نمی‌گنجد. اما در باره مأخذیابی مثل‌ها و قصه‌ها نیز مقالات بسیاری نگاشته شده است. از آن جمله مقاله «جستاری در مأخذشناسی برخی از اندرزه‌های بوستان» مجله متن‌شناسی ادب فارسی (ش ۴، ۱۳۹۵، ص ۴۳-۶۲) از عصمت خوئینی و سجاد رحمتیان، بیان می‌دارد که سعدی تحت تأثیر نویسندگان پیش از خود و آثار حکمی و اخلاقی‌شان به بیان اندرزه‌ها پرداخته است. مقاله «مأخذشناسی قصص و حکایات جامع‌التمثیل» مجله فنون ادبی دانشگاه اصفهان (ش ۱،

۱۳۹۱، ص ۱۰۷-۱۳۰)، از حسن ذوالفقاری. نویسنده پس از معرفی روش‌های حبله‌رودی در قصه‌پردازی، ریشه‌های داستانی قصه‌ها را بازکاوی می‌کند. همچنین مقالاتی در زمینه تأثیر و تأثر زبان فارسی و عربی نگاشته شده است؛ به عنوان مثال مقاله «نگاهی تازه به داستان قدیمی سعدی و متنبی» پژوهشنامه نقد ادب عربی (ش ۶، س ۱۳۹۱، ص ۱۳۴-۱۶۲)، از وحید سبزیان‌پور و صدیق رضایی، نویسندگان اشاره می‌کنند که سعدی بسیاری از مضامین ادبی خود را از ادب عربی به ویژه متنبی اقتباس کرده است. و مقاله «بررسی منابع داستان تمثیلی "جگر گرگ و نیرنگ روباه"» مجله‌الدراسات الأدبیه دانشگاه لبنان (ش ۹۵، ۱۳۹۵، ص ۹۹-۱۳۸) از مریم کلانتری، سید محمد رضا ابن الرسول و سمیه حسنعلیان. نگارندگان در این مقاله به تشریح، بررسی و مقایسه مآخذ متفاوت این روایت در ادب عربی و فارسی پرداخته‌اند. مقاله «تحول شخصیت در حکایات مشابه مولوی و عطار» فصلنامه پژوهش‌های ادبی (ش ۱۶، س ۱۳۸۶، ص ۱۱۴-۹۳) از علی حیدری. این پژوهش عنصر شخصیت را در دو روایت مولوی و عطار مورد بررسی قرار داده است و همچنین مقاله «مقایسه داستان‌های مشترک مثنوی و منطق الطیر با رویکرد روایت‌شناسی ساختارگرا» جستارهای ادبی (ش ۱۶۵، س ۱۳۸۸، ص ۱-۲۷) از تقی پورنامداریان و سمیرا بامشکی. این مقاله به مقایسه ساختار داستان‌های مشترک میان مثنوی و منطق الطیر از جمله داستان ظاهر شدن فضل و هنر لقمان، با استفاده از روش روایت‌شناسی ساختارگرا می‌پردازد و با نشان دادن شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو اثر، توجه و ذوق مثنوی را به داستان‌پردازی روشن می‌کند. اما در ارتباط با مآخذشناسی روایت مزبور در ادب عربی و بررسی سایر عناصر داستانی این حکایت تاکنون هیچ‌گونه تحقیق و مقایسه‌ای صورت نگرفته است.

خلاصه داستان

روایت اول: مردی نوکری داشت و او را همواره بر سر خوان غذا و میوه خود مهمان می‌کرد. غلام نیز آنچه را ارباب پیشکش می‌کرد، با اشتها می‌خورد و سپاس می‌گفت. روزی خیارى به او داد و غلام مثل همیشه با اشتها و رغبت مشغول خوردن آن شد. آن مرد با مشاهده غلام، به هوس افتاد و از او خواست قسمتی از خیار را به او بدهد. غلام چنین کرد. آن مرد خیار را تلخ یافت و با تعجب از غلام پرسید چگونه میوه به این تلخی را با اشتها و رغبت می‌خوری، انگار که عسل است

و هیچ نمی‌گویی؟ غلام پاسخ داد: من که همیشه خوردنی‌های گوارایی از شما گرفته‌ام، اکنون چگونه می‌توانم تلخی خیاری اظهار کنم!

روایت دوم: روزی خواجه‌ای به همراه دوستانش به بوستان وارد شدند و از غلامی که سال‌ها به او خدمت می‌کرد خواست تا شیرین‌ترین میوه را برای آنها بیاورد. غلام چنین کرد. خواجه با خوردن میوه و تلخ یافتنش، بار دیگر از غلام طلب کرد میوه بهتری بیاورد. غلام رفت و میوه‌ای بزرگ‌تر و به ظاهر شیرین‌تر آورد. اما این بار نیز میوه تلخ بود. خواجه که از کار غلام متعجب شده بود، به او گفت چگونه در بوستان من خدمت می‌کنی و میوه شیرین را از تلخ تشخیص نمی‌دهی. غلام پاسخ داد که به خدا سوگند تاکنون از میوه‌های این باغ نچشیده‌ام.

مآخذ عربی

«الإمتاع والمؤانسة» ابوحیان توحیدی (۳۱۰-۵۱۴هـ):

«ويقال: إِنَّ عَبْدًا حَبَشِيًّا نَاولَهُ مولاةً شَيْئًا يَأْكُلُهُ وَقَالَ: أَعْطِنِي قِطْعَةً مِنْهُ فَأَعْطَاهُ، فَلَمَّا أَكَلَهُ وَجَدَهُ مُرًّا، فَقَالَ: يَا غلام، كَيْفَ أَكَلْتُ هَذَا مَعَ شِدَّةِ مَرَارَتِهِ. قَالَ: يَا مولاى، قَدْ أَكَلْتُ مِنْ يَدِكَ حُلُوءًا كَثِيرًا، وَلَمْ أُحِبَّ أَنْ أُرِيكَ مِنْ نَفْسِي كِراهُةً لِمَرارَتِهِ» (التوحیدی: ۱۴۳۲، ۲۴۲).

«حلیة الأولیاء» ابونعیم اصفهانی (المتوفی: ۵۴۳هـ):

داستان زیر در جزء هفت کتاب با عنوان «ابراهیم بن ادهم» نقل شده است. «حدثنا إبراهيم بن عبدالله بن إسحاق السراج قال سمعت إبراهيم بن بشار وهو خادم إبراهيم بن أدهم يقول قلت: يا أبا إسحاق كيف كان أوائل أمرك حتى صرت إلى ما صرت إليه؟ قال: ... فتوجهت إلى طرطوس فعملت بها أياما أنظر البساتين وأحصد الحصاد فبينما أنا قاعدٌ على باب البحر جاءني رجلٌ فأكثر أني [چنین است در چاپ‌ها و درست آن: فاکترانی] أنظر له بستانه، فكنت في بساتين كثيرة فإذا أنا بخادم قد أقبلَ ومعه أصحابه فقعده في مجلسه ثم صاح: يا ناظر، فقلت: هو ذا أنا، قال: اذهب فأتنا بأكبر رمان تقدر عليه وأطيبه، فذهبتُ فأتيته بأكبر رمان فأخذ الخادم رمانة فكسرهما فوجدها حامضة، فقال لي: يا ناظر أنت في بستاننا منذ كذا وكذا تأكل فاكهتنا وتأكل رماننا لاتعرف الحلو من الحامض؟ قال إبراهيم قلت: والله ما أكلت من فاكهتكم شيئا، وما

أعرف الحلو من الحامض، فأشار الخادم إلى أصحابه فقال: أما تسمعون كلامَ هذا؟ ثم قال: أترك لو أنك إبراهيم بن أدهم ما زاد على هذا...» (الأصفهاني: ١٩٩٦م، ٣٦٨-٣٦٩).

«التذكرة الحمدونية» ابن حمدون (٤٩٥-٥٤٢هـ):

روایت مزبور در فصل چهارم از جلد اول کتاب «التذكرة الحمدونية» تحت عنوان «في أخبار التابعين وسائر طبقات الصالحين رضى الله عنهم وكلامهم ومواعظهم» شماره ٣٩٥ ذکر شده است. «وقال إبراهيم بن بشار الصوفي الخراساني خادم إبراهيم بن أدهم: قلت لإبن أدهم: يا أبا إسحاق، كيف كان أوائل أمرك حتى صرت إلى ما صرت إليه... فقال لي إن أردت الحلال الصافي فعليك بطرسوس فإن فيها المباحات والعمل الكثير فتوجهت إلى طرسوس فعملت بها أنظر البساتين وأحصد الحصاد فبينما أنا قاعدٌ على باب البحر جاءني رجلٌ فاكتراني أنظر له بستانا، فكنت في البستان أياما كثيرة، فإذا أنا بخادم قد أقبلَ ومعه أصحابه فقعد في مجلسه ثم صاح: يا ناطور! فقلت: هو ذا أنا، قال: فاذهب فأتنا بأكبر رمانٍ تقدر عليه وأطيبه، فذهبتُ فأتيته بأكبر رمان فأخذ الخادمُ رمانة فكسرها فوجدها حامضة، فقال لي: يا ناطور! أنت في بستاننا منذ كذا وكذا تأكل فاكهتنا وتأكل رماننا ولا تعرف الحلو من الحامض؟ قال إبراهيم فقلت: والله ما أكلت من فاكهتك شيئا، وما أعرف الحلو من الحامض، فأشار الخادم إلى أصحابه وقال: أما تسمعون كلامَ هذا؟ ثم قال: أترك لو أنك إبراهيم بن أدهم ما زاد على هذا، وانصرف...» (ابن حمدون: ١٩٩٦م، ١٧٧-١٧٥).

«سراج الملوك» طروشى (٤٥١-٥٥٢هـ):

«... قال: فبينما أنا قاعدٌ على باب البحر إذ جاءني رجلٌ فاكتراني أنظر له فاكتراني أنظر له بستانا فتوجهت معه فكنت في البستان أياما كثيرةً فإذا أنا بخادم قد أطلَّ ومعه أصحابٌ له ولو علمتُ أنَّ البستانَ لخادمٍ ما نظرتُه فقعد في مجلسه ثم قال: يا ناطور، فأجبته قال: اذهب فأتنا بأكبر رمانٍ تقدر عليه وأطيبه، فأتيته برمان فأخذ الخادمُ رمانة فكسرها فوجدها حامضة، فقال لي: يا ناطور: [ما هذا] أنت منذ كذا وكذا في بستاننا تأكل من فاكهتنا [ورماننا] لا تعرف الحلو من الحامض؟ قلت: والله ما أكلت من فاكهتكم شيئا، وما أعرف الحلو من الحامض، قال: فغمز الخادم أصحابه وقال: ألا تعجبون من هذا؟ ثم قال لي: لو كنت إبراهيم بن أدهم ما زاد على هذا. فلما كان

من الغد حدّث الناس في المسجد بالصفة، فجاء الناس عنقاً الى البستان فلما رأيت كثرة الناس اختبأت والناس داخلون وأنا هارب منهم» (الطروشوي: ١٩٩٤، ٤١-٤٢).

«صفة الصفوة» ابن جوزي (٥١٠-٥٩٧هـ):

روايت مزبور در جزء چهارم كتاب زير شماره ٧٠١ عنوان إبراهيم بن أدهم يكنى أبا اسحاق أمده است: «يحيى بن الكدير بن أسود الكلابي من أهل عسقلان قال: كان إبراهيم بن أدهم أجيبراً في بستان لي سنةً أبتذله فيما يُبتذل الأجير. فزارني إخوان لي في بستاني فقلت لإبراهيم: ايتنا برّمان حلوا. فجاء برّمان لم نحمده. فقلت له: أنت في هذه البستان منذ سنة لاتعرف موضع الجيد الحلو من الحامض؟ قال: فأى موضع. هو من البستان؟ فوصفّته له فأنكرت أمره وإذا رجل قد أقبل على نجيب يسأل عن إبراهيم بن أدهم فأخبر بمكانه عندي فنزل إليه فرأيته قد قبل يديه وعظّمه. فقال له إبراهيم: ما جاء بك؟ فقال: مات بعض مواليك فجئتك بميراثه ثلاثين ألف درهم. فقال: ما لكم واتباعي؟ فقال الرجل: قد تعنّيت من بلخ فاقبلها مني. فقال الرجل: أبسط إزارك وصب عليه ما معك. ففعل. فقال إبراهيم: اقسمه ثلاثة اقسام. فقسّمه فقال: ثلث لك لعنائك من بلخ إلى هاهنا وثلث اقسّمه على المساكين ببلخ وثلث أنت يا يحيى اقسّمه في مساكين أهل عسقلان» (ابن الجوزي: ١٩٨٥، ٤/١٥٦).

«تهذيب تاريخ دمشق» ابن عساكر (٥٧١هـ):

«فبينما أنا قاعد على باب المرجاني إذ جاء رجل فاكثراني انظر اليه بستانا فتوجهت معه فمكثت في البستان أياما كثيرة فإذا أنا بخادم قد أقبل ومعه أصحاب له ولو علمت أن البستان لخادم ما نظرتة فقعدت في مجلسه هو وأصحابه فقال يا ناطور يا ناطور فأجبتة فقال اذهب فأتنا بخير رمان تقدر عليه واطيبه فاتيته فاخذ الخادم رمانه وكسرهما فوجدها حامضة فقال ناطور انت مذ كذا وكذا ناطورنا تأكل من فاكهتنا ورماننا ما تعرف الحلو من الحامض فقلت له والله ما أكلت من فاكهتكم شيئا ولا أعرف الحلو من الحامض قال فغمز الخادم أصحابه وقال ما تعجبون من كلام هذا وقال لي أراك لو كنت إبراهيم بن أدهم ما زدت على هذا فلما كان من الغد تحدث الناس في المسجد بالصفة وبما كان فجاء الناس إلى البستان فلما رأيت كثرة الناس اختفيت فكان الناس داخلين وأنا هارب منهم فهذا ما كان أوائل أمري» (ابن عساكر: ١٤٠٧، ١٧٢-١٧٣).

«تاریخ الإسلام» ذهبی (٥٧٤٨):

«...فبينما أنا على باب البحر جاءني رجل أنظر له، فكتبت في البستان مدة فإذا بخادم قد أقبل ومعه أصحابه فقعده في مجلسه فصاح: يا ناظور إذهب فأتنا بأكبر رمان تقدر عليه وأطيبه فذهبت فأتيته بأكبر رمان فكسر رمانة فوجدها حامضة فقال: أنت عندنا كذا وكذا تأكل فاكهتنا ورماننا، لا تعرف الحلو من الحامض. قلت: والله ما دُقتها. فأشار إلى أصحابه تسمعون كلام هذا، ثم قال لي: أتراك لو أنك إبراهيم بن أدهم زاد على هذا فانصرف فلما كان من الغد ذكر صفتي في المسجد فعرفني بعض الناس فجاء الخادم ومعه عُتق من الناس فلما رأيته قد أقبل اختفيت خلف الشجر والناس داخلون فاختلطت معهم وهم داخلون وأنا هارب» (الذهبي: ١٩٩٠، ٥٣-٥٤).

«المستطرف» ابشيهي (٥٨٥٠):

قال: فبينما أنا قاعدٌ على باب البحر إذ جاءني رجلٌ فاكثراني أنظر بستاننا فتوجهت معه فأقمت في البستان أياماً كثيرةً فإذا خادم له قد أقبل ومعه أصحابٌ له ولو علمتُ أنَّ البستانَ بخادمٍ ما نظرته فقعده في مجلسه ثم قال: يا ناظورنا، فأجبتة قال: اذهب فأتنا بأكبر رمان تقدر عليه وأطيبه، فأتيته برمان فكسر الخادم واحدة فوجدها حامضة فقال يا ناظورنا أنت منذ كذا وكذا في بستاننا تأكل من فاكهتنا ورماننا ولا تعرف الحلو من الحامض؟ فقلت: والله ما أكلت من فاكهتكم شيئاً، ولا أعرّف الحلو من الحامض، قال: فغمز الخادم أصحابه وقال: ألا تعجبون من هذا؟ ثم قال لي: لو كنت إبراهيم بن أدهم ما كنت بهذه الصفة (الأبشيهي: ١٩٩٢، ٣٧٧).

جدول ١. مقايسه اجمالی گزارش داستان در بعضی از مآخذ یادشده

طرح داستان	الإمتاع والمؤانسة	حلية الأولياء، التذكرة الحمدونية، سراج الملوك، المستطرف	صفة الصفوة
وضعت اوليه	إِنَّ عَبْدًا حَبَشِيًّا نَاوَلَهُ مَوْلَاهُ شَيْئًا يَأْكُلُهُ	أنا قاعدٌ على باب البحر جاءني رجلٌ فاكثراني أنظر له بستانه، فكنت في بساتين كثيرة فإذا أنا بخادم قد أقبل ومعه أصحابه فقعده في مجلسه ثم صاح: يا ناظور، فقلت: هو ذا أنا	يحيى بن الكدير بن أسود الكلابي من أهل عسقلان قال: كان إبراهيم بن أدهم أجيراً في بستانٍ لي سنةً أبتذله فيما يُبتذل الأجير.

حادثه محرك	وقال: أعطني قطعة منه فأعطاه	قال: اذهب فأتنا بأكبر رمان تقدر عليه وأطيبه، فذهبت فأتيته بأكبر رمان	فزارني إخوان لي في بستاني فقلت لإبراهيم: ايتنا برمان حلو.
گره افکنی	فلما أكله وجدّه مُرّاً	فأخذ الخادمُ رمانة فكسرها فوجدّها حامضة	فجاء برمان لم نحمده.
کشمکش	فقال: يا غلام، كيف أكلت هذا مع شدة مرارته	فقال لي: يا ناظور أنت في بستاننا منذ كذا وكذا تأكل فاكهتنا وتأكل رماننا لاتعرف الحلو من الحامض؟	فقلت له: أنت في هذه البستان منذ سنة لاتعرف موضع الجيد الحلو من الحامض
اوج	قال: يا مولاي، قد أكلتُ من يدك خلواً كثيراً، ولم أحب أن أريك من نفسي كراهة لمرارته	قال إبراهيم قلت: والله ما أكلت من فاكهتكم شيئاً، وما أعرف الحلو من الحامض	—
گره گشایی	—	—	—

قدیم ترین و کوتاه ترین مأخذ عربی کتاب «الإمتاع والمؤانسة» أبوحيان التوحیدی مربوط به قرن چهارم است و شکل ظاهری آن به روایت اول شبیه است.

پس از آن مأخذ «حلیة الأولیاء»، «التذکرة الحمدونیة»، «سراج الملوك»، «المستطرف» و «صفة الصفوة» روایت دوم از حکایت مزبور را ذکر کرده اند.

بنابر موارد شماره ۱ و ۲، طرح داستان که عبارت از «حادثه محرك»، «گره افکنی» و «کشمکش» است در مأخذ «الإمتاع» با بقیه مأخذ عربی تفاوت دارد (جدول) اگرچه مضمون و موضوع اصلی همه روایات مشابه است.

شخصیت های این روایت شامل دو نفر هستند؛ شخصیت اصلی که با عنوان «عبدا حبشیا»، «ابراهیم بن ادهم»، «خادم»، «ناظور» و «اجیر» نقش آفرینی می کند و شخصیت فرعی که از او با عناوین «مولی»، «رجل» و «یحیی بن الکیدیر بن أسود الکلابی» یاد شده است.

بهانه ای که راوی داستان را با آن شروع می کند و طرح داستان را پی می ریزد، یک خوراکی است که در مأخذ «الإمتاع» به صورت کلی با عنوان «شیئی» آمده و بقیه مأخذ «رمان» را ذکر کرده اند. به عنوان مثال:

** با درخواست شخصیت فرعی از شخصیت اصلی برای آوردن آن خوراکی یا برای گرفتن یک قطعه از آن، حادثه محرک داستان شکل می‌گیرد.

** آنگاه که آن خوراکی، «تلخ» (در مأخذ الإمتاع) و یا «ترش» (در بقیه ماخذ عربی) یافت می‌شود داستان به گره می‌افتد و در نتیجه آن، کشمکش بین شخصیات صورت می‌گیرد.

** و در پایان با پاسخ هوشمندانه شخصیت اصلی، داستان به نقطه اوج می‌رسد که این مورد در مأخذ «صفة الصفة» مشاهده نمی‌شود و غلام پاسخی نمی‌دهد.

مأخذ فارسی

«منتخب رونق المجالس و بستان العارفين و تحفة المریدین» رجائی (بر اساس نسخه مورخ ۵۴۳ هجری):

«فی کرامت ابراهیم بن ادهم رحمة الله علیه، ابراهیم بن یسار گوید: پرسیدم از ابراهیم بن ادهم که یا ابا اسحق! چگونه بودست کار تو بابتدا؟ و تو از کجایی گفت... تا روزی مردی بیامد، مرا مزدور گرفت تا بوستان وی نگاه دارم. رفتم و چندین گاه در آن بوستان می‌بودم روزی خادمی می‌آمد و قومی بسیار با وی من ندانستم که خداوند بوستان اوست درآمد، مرا گفت: یا باغبان! از بهر ما انار شیرین آور. رفتم و آوردم. بخوردند، ترش بود. گفتند: ترش است، شیرین آور. رفتم انار بزرگ‌تر و نیکوتر آوردم. بخور[د]ند، هم ترش بود. گفتند: ای باغ‌وان! چندین گاهست تا درین باغی، انار شیرین تو خوردی و ترش از بهر ما آری؟! گفت: والله که ازین میوه‌های باغ تو من نخورده‌ام. چو بشنید، روی سو[ی] یاران کرد، گفت: اگر این ابراهیم ادهم بودی این نتوانستی کردن. برخاستند و برفتند، و دیگر نیامدند. من پیش ایشان بیرون رفتم و دین خویش بغارت بردم. [این بود] ابتدا[ی] کار من» (رجائی: ۱۳۵۴، ۲۱۷).

«اسرار التوحید» ابوسعید ابوالخیر (۵۷۰ق):

«... روزی دهقانی نشسته بود برزگری او را خیار نوباه آورده دهقان حساب خانه برگرفت. هر کسی را یکی بداد و یکی فرا غلام داد که بر پای ایستاده بود دهقان را هیچ نمانده. غلام خدمت کرد و بایستاد و می‌خورد، خواجه را نیز آرزو آمد گفت پاره‌ای بمن ده غلام پاره کرد و پاره‌ای به خداوند داد، دهقان چون به دهان برد تلخ بود، گفت: ای غلام خیاری بدین تلخی و تو بدین خوشی

می خوری؟ گفت از دست خداوندی که چندین سال شیرین خورده‌ام بیک تلخی چه عذر دارم که رد کنم. ای استاد

از دوست بهر چیز چرا بایت آزد
 گر خوار کند مهتر خواری نبود عیب
 کین عشق چنین باشد که شادی و گه درد
 صد نیک بیک بد نتوان کرد فراموش
 گر باز نوازد شود آن داغ جفا سرد
 او خشم همی گیرد تو عذر همی خواه
 گر خار بیندیشی خرما نتوان خورد
 هر روز بنو یار دگر می نتوان کرد

(ابوالخیر: ۱۳۱۳، ۶۲-۶۳)

«جوامع الحکایات» عوفی (قرن ۶-۷):

«آورده‌اند که مردی غلامی داشت خردمند، روزی این مرد با غلام به باغی می‌رفت در میان باغ خیار بالنگی پاک کرد، نیمی به غلام داد و نیمی به جهت خود نگاه داشت تا بخورد. غلام به نشاط آن را خوردن گرفت. چون خواجه بچشید تلخ بود گفت: ای غلام خیار بالنگ بدین تلخی ترا دادم و به نشاط بخوردی و به رغبت به کار بردی. گفت: ای خواجه از دست تو شیرین و چرب بسیار خوردم شرم داشتم که بدین قدر تلخی از خود اثر کراهیت ظاهر کنم. خواجه گفت چون شکر نعمت چنین می‌گزاری ترا در بندگی نگذارم، آزادش کرد و بدین آزادمردی به سعادت آزادی رسید» (عوفی: ۱۳۵۹، ۳۶۵).

جدول ۲. مقایسه شکل ظاهری در مآخذ منثور فارسی

طرح داستان	رونق المجالس	اسرار التوحید	جوامع الحکایات
وضعیت اولیه	تا روزی مردی بیامد، مرا مزدور گرفت تا بوستان وی نگاه دارم. رفتم و چندین گاه در آن بوستان می‌بودم روزی خادمی می‌آمد و قومی بسیار با وی. من ندانستم که	روزی دهقانی نشسته بود بزرگری او را خیار نوباه آورده دهقان حساب خانه برگرفت. هر کسی را یکی بداد و یکی فرا غلام داد که بر پای ایستاده بود دهقان را هیچ نمانده. غلام خدمت کرد و بایستاد و می‌خورد،	آورده‌اند که مردی غلامی داشت خردمند، روزی این مرد با غلام به باغی می‌رفت در میان باغ خیار بالنگی پاک کرد، نیمی به غلام داد و نیمی به جهت خود نگاه داشت تا بخورد.

		خداوند بوستان اوست. درآمد.	
حادثه محرك	مراگفت: يا باغبان! از بهر ما انار شیرین آور. رفتم و آوردم بخوردند	خواجه را نیز آرزو آمد گفت پاره‌ای بمن ده غلام پاره کرد و پاره‌ای به خداوند داد، دهقان چون به دهان برد	غلام به نشاط آن را خوردن گرفت. چون خواجه بچشید
گره‌افکنی	ترش بود گفتند: ترش است، شیرین آور	تلخ بود	تلخ بود
حادثه محرك ۲	رفتم انار بزرگ‌تر و نیکوتر آوردم. بخوردند، هم ترش بود	—	—
کشمکش	گفتند: ای باغ‌وان! چندین گاهست تا درین باغی، انار شیرین تو خوردی و ترش از بهر ما آری؟!	گفت: ای غلام خیاری بدین تلخی و تو بدین خوشی می‌خوری؟	گفت: ای غلام خیار بالنگ بدین تلخی ترا دادم و به نشاط بخوردی و به رغبت به کار بردی
اوج داستان	گفت: والله که ازین میوه های باغ تو من نخورده‌ام	گفت از دست خداوندی که چندین سال شیرین خورده‌ام بیک تلخی چه عذر دارم که رد کنم	گفت: ای خواجه از دست تو شیرین و چرب بسیار خوردم شرم داشتم که بدین قدر تلخی از خود اثر کراهیت ظاهر کنم
گره‌گشایی	—	—	خواجه گفت چون شکر نعمت چنین می‌گزاری ترا در بندگی نگذارم، آزادش کرد و بدین آزاد مردی به سعادت آزادی رسید

مآخذ منظوم فارسی

«منطق الطیر» عطار (۵۴۰ق-۶۱۸ق): میوه خوردن غلامی از دست پادشاه

پادشاهی بود نیکو شیوه‌ای
میوه او خوش همی خورد آن غلام
از خوشی کان چاکرش می خورد آن
گفت یک پاره بمن ده ای غلام
داد شه را میوه و چون شه چشید
گفت هرگز ای غلام این خود که کرد
آن رهی با شاه گفت ای شه‌ریار
چون زدست هر دم گنجی رسد
چون شدم در زیر نعمت پست تو
گر زدست تلخ افتد میوه‌ای
خود اگر در راه او رنجت بسی است
کار او بس پشت و رو افتاده است
گر تو را در راه او رنجست بس
تو خوشی جوئی درین دار الم
هست با هر لقمه خون دلی
پختگان چون سر براه آورده‌اند
تا که بر نان و نمک بنشسته‌اند

چاکری را داد روزی میوه‌ای
گفت خوشتر زین نخوردم من طعام
پادشه نیز آرزو می کرد آن
زانک بس خوش می خوری تو این طعام
تلخ بود، ابرو از آن در هم کشید
این چنین تلخی چنین شیرین که خورد
من ز دستت تحفه دیدم صد هزار
کی به یک تلخی مرا رنجی رسد
کی مرا تلخی رسد از دست تو
باز دادن را ندانم شیوه‌ای
تو یقین می دان که زو گنجت بسی است
چون کنی تو، چون چنین بنهاده است
لقمه بی خون دل کی خورده‌اند
دلخوشی اینجهان در دست و غم
نیست کس را جز حقیقت حاصلی
لقمه بی خون دل کی خورده‌اند
بی جگر نان تهی نشکسته‌اند

(عطار: ۱۳۵۳، ۱۶۰-۱۶۱)

«مصیبت‌نامه» عطار:

باغبانی سه خیار آورد خرد
خورد یک نوباوه را حالی نظام
بودش از هر سوی بسیار از کبار
باغبان را داد سی دینار زر
پس زفان بگشاد در مجمع نظام

تحفه را پیش نظام الملک برد
پس دوم خورد و سوم هم شد تمام
او نداد البته کس را زان خیار
مرد خدمت کرد و بیرون شد به در
گفت خوردم این سه نوباوه تمام

پس ندادم هیچکس را از کبار
 می‌بترسیدم که گر گوید کسی
 خوردم آن تنها و برخویش آدمم
 پیشوایانی که سرافراشتند

زان‌که هر سه تلخ افتاد آن خیار
 آن جگر خسته برنجد زان بسی
 یک زمان من نیز درویش آدمم
 پیش ازین یارب چه رحمت داشتند

(عطار: ۱۳۸۵، ۱۰۷)

مثنوی معنوی: مولانا جلال‌الدین رومی (۶۰۴-۶۷۲ق): مولانا در دفتر دوم با عنوان «ظاهر شدن فضل و زیرکی لقمان پیش امتحان کنندگان، داستان منظوم زیر را آورده است.

هر طعامی کآوردندی به وی
 تا که لقمان دست سوی آن بزد
 سُور او خوردی و شور انگیختی
 ور بخوردی بی دل و بی اشتها
 خربزه آورده بودند ارمغان
 چون برید و داد او را یک بُرین
 از خوشی که خورد داد او را دُوم
 ماند کرجی گفت این را من خورم
 او چنین خوش می‌خورد کز ذوق او
 چون بخورد از تلخیش آتش فُروخت
 ساعتی بی‌خود شد از تلخی آن
 نوش چون کردی تو چندین زهر را
 این چه صبرست این صبوری از چه رُوست
 چون نیآوردی بحیلت خُجّتی
 گفت من از دستِ نعمت‌بخش تو
 شرمم آمد که یکی تلخ از کفّت
 چون همه اجزایم از انعام تو

کس سوی لقمان فرستادی ز پی
 قاصدا تا خواجه پس خورده ش خورَد
 هر طعامی کان نخوردی ریختی
 این بُوَد پیوندی بی انتها
 گفت رُو فرزند لقمان را بخوان
 همچو شکر خوردش و چون انگبین
 تا رسید آن کرجها تا هفدهم
 تا چه شیرین خربزه ست این بنگرم
 طبعها شد مُشتهی و لقمه‌جو
 هم زبان کرد آبله هم حلق سوخت
 بعد از آن گفتش که ای جان و جهان
 لطف چون انگاشتی این قهر را
 یا مگر پیش تو این جانت عدوست
 که مرا عذریست بس کن ساعتی
 خورده‌ام چندان که از شرمم دو تو
 من نوشم ای تو صاحب‌معرفت
 رُسته‌اند و عرق دانه و دام تو

گر ز یک تلخی کنم فریاد و داد
لذت دستِ شکر بخش بداشت
از محبت تلخها شیرین شود
از محبت دُردها صافی شود
از محبت مرده زنده می‌کنند
این محبت هم نتیجه دانشست
دانش ناقص کجا این عشق زاد
بر جمادی رنگِ مطلوبی چو دید
دانش ناقص نداند فرق را
چونکه ملعون خواند ناقص را رسول
زآنکه ناقص تن بود مرحومِ رحم
نقص عقلست آنکه بد رنجوریست
زآنکه تکمیلِ خِردها دور نیست
کفر و فرعونئی هر گبر بعید
بهر نقصانِ بدن آمد فرج
برق آفل باشد و بس بی وفا
برق خندد بر که می خندد بگو
نورهای چرخ ببریده پیست
برق را خو یخطفُ الأبصار دان
بر کفِ دریا فرس را راندن
از حریمی عاقبت نادیدنست
عاقبت بیست عقل از خاصیت
عقل کو مغلوب نفس او نفس شد
هم درین نحسی بگردان این نظر
آن نظر که بنگرد این جز و مد

خاک صد ره بر سرِ اجزای باد
اندرین بطیخ تلخی کی گذاشت
از محبت مسها زرین شود
از محبت دَردها شافی شود
از محبت شاه بنده می‌کنند
کی گزافه بر چنین تختی نشست
عشق زاید ناقص اما بر جماد
از صَفیری بانگِ محبوبی شنید
لاجرم خورشید داند برق را
بود در تأویل نُقصانِ عُقول
نیست بر مرحوم لایق لعن و زخم
موجبِ لعنت سزای دُوریست
لیک تکمیلِ بدن مقدور نیست
جمله از نُقصانِ عقل آمد پدید
در نُبی که ما علی الأعمی حَرَج
آفل از باقی ندانی بی صفا
بر کسی که دل نهد بر نور او
آن چو لا شرقی و لا غربی کیست
نورِ باقی را همه أنصار دان
نامه ای در نورِ برقی خواندن
بر دل و بر عقلِ خود خندیدنست
نفس باشد کو نبیند عاقبت
مُشتری ماتِ زُحل شد نحس شد
در کسی که کرد نحست در نگر
او زنحسی سوی سعدی نَقب زد

زآن همی گردانندت حالی به حال
تا که خوفت زاید از ذات الشمال
تا دو پر باشی که مرغ یک پره
یا رها کن تا نیایم در کلام
ورنه این خواهی نه آن فرمان تو راست
جان ابراهیم باید تا به نور
پایه پایه بر رود بر ماه و خور
چون خلیل از آسمان هفتمین
این جهان تن غلط انداز شد

ضدّ به ضد پیداکنان در انتقال
لذّت ذات الیمین یرجی الرجال
عاجز آمد از پریدن ای سره
یا بده دستور تا گویم تمام
کس چه داند مر تو را مقصد کجاست
بیند اندر نار فردوس و قُصور
تا نمآند همچو حلقه بند در
بگذرد که لا اَحِبُّ الْاَقْلین
جُز مَر آن را کو زشهوت باز شد

(مثنوی: ۱۳۹۳، ۳۴۶-۳۴۹)

جدول ۳. مقایسه مآخذ منظوم فارسی

مثنوی	مصیبت نامه	منطق الطیر	طرح داستان
هر طعامی کآوریدندی به وی کس سوی لقمان فرستادی ز پی تا که لقمان دست سوی آن برد قاصدا تا خواجه پس خوردهش خورد	باغبانی سه خیار آورد خرد تحفه را پیش نظام الملک برد	پادشاهی بود نیکو شیوه‌ای چاکری را داد روزی میوه‌ای میوه او خوش همی خورد آن غلام گفت خوشتر زین نخوردم من طعام	وضعیت اولیه
خریزه آورده بودند ارمغان گفت زو فرزند لقمان را بخوان چون برید و داد او را یک برین همچو شکر خوردش و چون انگبین از خوشی که خورد داد او را دُوم تا رسید آن کرجها تا هفدهم	خورد یک نوباره را حالی نظام پس دوم خورد و سوم هم شد تمام بودش از هر سوی بسیار از کبار او نداد البته کس را زان خیار	از خوشی کان چاکرش می خورد آن پادشه نیز آرزو می کرد آن گفت یک پاره بمن ده ای غلام زانک بس خوش می خوری تو این طعام	حادثه محرک
مانند کرجی گفت این را من خورم تا چه شیرین خریزه ست این بنگرم	باغبان را داد سی دینار زر مرد خدمت کرد و بیرون شد بدر	داد شه را میوه و چون شه چشید	گره افکنی

<p>او چنین خوش می خورد کز ذوق او طبعها شد مُشْتَهی و لقمه جو چون بخورد از تلخیش آتش فُروخت هم زبان کرد آبله هم حلق سوخت</p>	<p>پس زفان بگشاد در مجمع نظام گفت خوردم این سه نوباوه تمام پس ندادم هیچکس را از کبار زانکه هر سه تلخ افتاد آن خیار</p>	<p>تلخ بود، ابرو از آن درهم کشید</p>	
<p>ساعتی بی خود شد از تلخی آن بعد از آن گفتش که ای جان و جهان نوش چون کردی تو چندین زهر را لطف چون انگاشتی این قهر را این چه صبرست این صبوری از چه رُوست یا مگر پیش تو این جانت عدوست چون نیآوردی بحیلت حُجّتی که مرا عُدریست بس کن ساعتی</p>		<p>گفت هرگز ای غلام این خود که کرد این چنین تلخی چنین شیرین که خورد</p>	<p>کشمکش</p>
<p>گفت من از دستِ نعمتِ بخشی تو خورده‌ام چندان که از شرمم دو تو شرمم آمد که یکی تلخ از کُفت من ننوشم ای تو صاحب معرفت</p>	<p>میبترسیدم که گر گوید کسی آن جگر خسته برنجد زان بسی</p>	<p>آن رهی با شاه گفت ای شهریار من ز دستت تحفه دیدم صد هزار چون ز دستت هر دم گنجی رسد کی به یک تلخی مرا رنجی رسد</p>	<p>اوج داستان</p>
	<p>خوردم آن تنها و برخویش آمدم یک زمان من نیز درویش آمدم پیشوایانی که سر افراشتند پیش ازین یارب چه رحمت داشتند</p>		<p>گره گشایی</p>

در ادبیات فارسی حکایت مزبور تاکنون در سه مأخذ منثور و سه مأخذ منظوم یافت شده است. که به ترتیب عبارتند از «رونق المجالس، اسرار التوحید، جوامع الحکایات» و «منطق الطیر، مصیبت نامه و مثنوی».

قدیم‌ترین روایت فارسی مأخذ منثور «رونق المجالس» مربوط به قرن ششم است که به روایت دوم اشاره دارد.

مأخذ منثور «اسرار التوحید»، «جوامع الحکایات» و منظوم «منطق الطیر»، «مثنوی» روایت اول را پوشش می‌دهند.

به مانند مأخذ عربی، در این مأخذ فارسی نیز حادثه محرک داستان چشیدن آن خوراکی است که اولین جرعه داستان را می‌زند و به دنبالش شاهد گره‌افکنی و کشمکش در داستان هستیم. (جدول شماره ۳)

شخصیت اصلی با عناوین «خادمی، غلام، چاکری، نظام الملک، لقمان» ذکر شده است و شخصیت فرعی با عناوین «مردی، دهقانی، پادشاهی، باغبانی، خواجه» آمده است.

خوراکی مورد نظر که طرح داستان را پیش می‌برد در مأخذ «رونق المجالس»؛ انار، در مأخذ «اسرار التوحید، جوامع الحکایات، مصیبت نامه»؛ خیار، در مأخذ «مثنوی»؛ خربزه و در «منطق الطیر»؛ میوه‌ای تعبیر شده است.

همه مأخذ منثور و منظوم فارسی به تلخ بودن آن میوه اشاره می‌کنند به جز مأخذ «رونق المجالس» که آن میوه را ترش توصیف می‌کند.

در مأخذ «جوامع الحکایات» باغبان در پاسخ به صداقت غلام، با آزاد کردن او به او پاداش می‌دهد که این مورد در بقیه مأخذ یافت نشد.

شکل ظاهری مأخذ «مصیبت نامه» اندکی متفاوت از بقیه مأخذ است اگرچه مضمون یکسانی را دنبال می‌کند. (جدول)

مقایسه مأخذ عربی و فارسی

همه مأخذ عربی و فارسی هدف واحدی دارند و درون‌مایه‌ای مشابه را در قالب حکایاتی کوتاه و بلند به نشر و نظم آورده‌اند.

کوتاه‌ترین روایت مأخذ عربی «الإمتاع» و بلندترین آن مأخذ منظوم فارسی «مثنوی» است. روایت اول در مأخذ عربی «الإمتاع» و مأخذ فارسی «اسرار التوحید، جوامع الحکایات، منطق الطیر و مثنوی» یکسان و روایت دوم در مأخذ عربی «حلیة الأولیاء، التذکره، سراج، المستطرف، صفة الصفوة» و مأخذ فارسی «رونق المجالس» شبیه یکدیگر هستند.

تقریباً در همه مأخذ شخصیت‌ها به صورت نکره آمده است (عبداً حبشیاً، رجل، خادم، مردی، دهقانی، غلامی، پادشاهی، چاکری، باغبانی) جز اینکه اسم‌های معرفه نیز ذکر شده: «یحیی بن الکدیر، ابراهیم بن ادهم، نظام الملک، لقمان». در ارتباط با نام‌گذاری شخصیت‌ها در روایات منظوم چنین دریافت می‌شود: «مولوی که تحت تأثیر عطار به بازسازی منظوم روایت پرداخته است نام شخصیت‌ها را تغییر داده است. «به عنوان مثال کسی که خیار تلخ را می‌خورد در حکایت مصیبت‌نامه عطار، نظام الملک است و در حکایت منطق الطیر چاکر پادشاه است اما مولوی به جای نظام الملک و چاکر، لقمان را ذکر می‌کند که طبعاً از نظام الملک و چاکری که به صورت نکره آمده، مشهورتر است؛ لاجرم طیف خوانندگان و علاقه‌مندان حکایت وسیع‌تر خواهد شد» (حیدری: ۱۳۸۶، ۹۷).

مأخذ عربی «حلیة الأولیاء، التذکره، سراج و المستطرف، صفة الصفوة» و مأخذ فارسی «رونق المجالس» به میوه انار اشاره کرده‌اند. و مأخذ «اسرار التوحید و جوامع و مصیبت‌نامه» آن میوه را خیار ذکر کرده‌اند. «مثنوی» اسم خربزه را آورده است. و «منطق الطیر» و «الإمتاع» به کلمه نکره «شیئاً» و «میوه‌ای» اشاره کرده‌اند.

با توجه به مورد قبل میوه انار، ترش و بقیه میوه‌ها (خیار، خربزه و...) تلخ توصیف شده است.

عناصر داستان

درون‌مایه:

راویان در این حکایت اخلاقی با استفاده از شخصیت‌ها و اعمالشان به ایراد درون‌مایه می‌پردازند. چنان‌که از عنوان برخی مأخذ پیداست عنصر شخصیت در پیشبرد این روایت نقش اساسی دارد چراکه از طریق آنها، افکار، کنش‌ها و انگیزش‌هایشان درون‌مایه داستان شکل می‌گیرد، مخاطب، فکر اصلی روایت را در می‌یابد و از این طریق وقایع داستان به هم پیوند می‌خورند. «در غالب

اوقات می‌توانیم مضمون یا درون مایه هر اثری را از طریق تفسیر و تعبیر شخصیت اصلی هر داستان تشخیص بدهیم» (میرصادقی: ۱۳۹۴، ۲۳۴).

درون مایه این داستان در شخصیت اصلی داستان تجسم یافته است و غلام که نماد انسان‌های وفادار، متعهد و حق شناس است، با عملکرد و پاسخ صادقانه‌اش دیدگاه اصلی نویسنده را بازگو می‌کند. چنان که مولوی در مثنوی بیان می‌دارد که «عاشق حقیقی کسی است که محنت‌ها و رنج‌هایی که در راه معشوق بر او وارد می‌شود، بجان بپذیرد و ملالت و بیتابی نشان ندهد. چرا که شیرینی عشق، همه تلخی‌ها را شیرین می‌کند» (زمانی: ۱۳۹۸، ۳۷۸).

پیرنگ:

با توجه به آنکه پیرنگ داستان توسط شخصیات آن نشو و نما می‌گیرد در این روایت نیز چنان که قبلاً اشاره کردیم با یک شخصیت اصلی و یک شخصیت فرعی روبرو هستیم. به دلیل تفاوتی که در اسم این شخصیت‌ها در مآخذ مختلف وجود دارد برای بررسی عناصر داستانی یک اسم واحدی را در نظر می‌گیریم؛ لذا با توجه به مضمون حکایت، عنوان خواجه (فرعی) و غلام (اصلی) را برمی‌گزینیم.

جدول ۴.

طرح داستان	روایت اول و دوم
وضعیت اولیه	خواجه به غلام میوه‌ای می‌دهد و او مشغول خوردن آن می‌شود. —
حادثه محرک	خواجه با دیدن اشتهای غلام به هوس می‌افتد و تکه‌ای از آن میوه را طلب می‌کند / درخواست خواجه از غلام برای آوردن میوه‌ای از باغ
گره افکنی	چشیدن میوه و تلخ یا تند یافتن آن توسط خواجه
کشمکش	تعجب خواجه از غلام بخاطر عدم اعتراض او نسبت به تلخی میوه/تعجب خواجه بخاطر عدم تشخیص غلام در آوردن میوه شیرین
اوج داستان و گره‌گشایی	پاسخ غلام و اشاره به خدمات قبلی خواجه و وجوب شکرگزاری او/اعتراف غلام به اینکه تاکنون از میوه باغ نخورده است.

پیرنگ در روایت مزبور ساده، بدون پیچیدگی و از نوع باز با روابط علی و معلولی ضعیف است؛ به عبارت بهتر خواننده به سهولت کلام راوی را (کاتب/شاعر) دریافت می‌کند و نیاز به تحلیل

ندارد. در پایان اگرچه نتیجه‌گیری منطقی‌ای از حکایت می‌بیند (پاسخ غلام) ولی گره‌گشایی قاطعی وجود ندارد و مخاطب خود باید آن را حل کند به جز در مأخذ «جوامع الحکایات» و «مصیبت‌نامه» عطار که راوی از زبان شخصیت داستان به صفت شاکر بودن اشاره می‌کند و پیرنگشان را می‌توان از نوع بسته به حساب آورد.

در ارتباط با روابط علت و معلولی که در پیرنگ داستان اهمیت دارد و با توجه به جدول فوق به طور خلاصه می‌توان چنین اشاره کرد که در روایت اول رغبت و اشتیهای غلام در خوردن میوه (علت)، خواجه را نیز به هوس می‌اندازد که مزه آن را بچشد (معلول)، سپس طعم تلخ و آزار دهنده آن (سبب) تعجب خواجه را به دنبال دارد و به دنبالش از غلام علت سکوتش را در مقابل این تلخی می‌پرسد (معلول). در روایت دوم نیز تلخ بودن آن میوه سبب می‌شود خواجه میوه دیگری طلب کند و هر بار با میوه تلخ مواجه می‌شود و این امر علامت سؤالی است برای خواجه که چطور غلام میوه خوب را از بد تشخیص نمی‌دهد لذا علت را از او می‌پرسد.

چنان که ملاحظه شد آنچه صحنه اصلی داستان را شکل می‌دهد و به ایجاد گره‌افکنی و کشمکش منجر می‌شود میوه‌ای است که از آن با عناوین مختلف تعبیر شد، اگرچه عنصر گفت‌وگو و نقش و تأثیر عمده‌اش در پیشبرد داستان را نمی‌توان انکار کرد که توضیح آن در قسمت دیگر خواهد آمد.

شخصیت

همان‌طور که در بررسی مأخذ ذکر شد روایت مزبور از دو شخصیت یکی اصلی و دیگری فرعی تشکیل شده که با عناوین و اسم‌های مختلف در مأخذ از آن دو تعبیر شده است.

شخصیت غلام

غلام به عنوان شخصیت اصلی و قهرمان از طریق اعمال و گفتارش به مخاطب شناسانده می‌شود «در این روش شخصیت‌های داستان در حین عمل نشان داده می‌شوند و ما از آنچه آنها می‌گویند و از آنچه می‌کنند، حدس می‌زنیم که چه نوع آدمی هستند» (میرصادقی: ۱۳۹۴، ۱۲۹-۱۳۰). او در روایت اول، میوه‌ای را که خواجه‌اش به او می‌دهد با رغبت تمام می‌خورد و تلخی آن را

نیک توصیف می‌کند. به عنوان مثال: «غلام به نشاط آن را خوردن گرفت» (عوفی: ۱۳۵۹، ۳۶۵).
عطار نیز در منطق الطیر چنین می‌سراید:

میوه او خوش همی خورد آن غلام گفت خوشتر زین نخوردم من طعام

و در پایان آنگاه که خواجه متوجه تلخی آن میوه می‌شود و علت را از غلام می‌پرسد، پاسخ غلام تواضع و فروتنی او را می‌رساند: «یا مولای، قد أكلتُ من يدك حلواً كثيراً، ولم أحب أن أريك من نفسي كراهةً لمرارة» (التوحیدی: ۱۴۳۲، ۲۴۲). «گفت از دست خداوندی که چندین سال شیرین خورده‌ام بیک تلخی چه عذر دارم که رد کنم» (ابوالخیر: ۱۳۱۳، ۶۲-۶۳).

گفت من از دستِ نعمتِ بخشی تو خورده‌ام چندان که از شرمم دو تو
شرمم آمد که یکی تلخ از گفت من ننوشم ای تو صاحب معرفت

(مولوی: ۱۳۹۳، ۳۴۶-۳۴۹)

در روایت دوم نیز به ترتیب عمل و گفتار او در آغاز و پایان داستان شخصیت او را به نمایش می‌گذارد. در ابتدا آنجا که خواجه به او فرمان می‌دهد تا میوه شیرین بیاورد و او موفق به انجام آن نمی‌شود: «ایتنا برمان حلو فجا بزمان لم نحمده» (ابن الجوزی: ۱۹۸۵، ۱۵۶). در مأخذ رونق المجالس غلام بیش از یک بار به دنبال میوه شیرین می‌رود و هر بار میوه ترشی می‌آورد: «مرا گفت: یا باغبان! از بهر ما انار شیرین آور. رفتم و آوردم بخوردند، ترش بود. گفتند: ترش است، شیرین آور. رفتم انار بزرگ‌تر و نیکوتر آوردم. بخور[د]ند، هم ترش بود» (رجائی: ۱۳۵۴، ۲۱۷).

در پایان گفتار او و پاسخی که می‌دهد عمل‌اش را توجیه می‌کند «والله ما أكلت من فاكهتكم شيئاً، وما أعرف الحلو من الحامض» (الأصفهانی: ۱۹۹۶، ۳۶۸-۳۶۹). «گفت: والله که ازین میوه‌های باغ تو من نخورده‌ام» (رجائی: ۱۳۵۴، ۲۱۷) و این چنین پرده از شخصیت اصلی برداشته می‌شود و خواننده با درون قهرمان آشنا می‌شود.

بنابر آنچه گفته شد غلام نماد انسان‌های صادق، مخلص و وفادار است. او را که در طول حکایت، ظاهر و باطن یکسانی دارد و تغییری در رفتارش ظاهر نمی‌شود، شخصیتی ایستا و بدون تحرک می‌نامیم.

شخصیت باغبان:

شخصیت دوم یا فرعی را، که برای توصیف آن از عنوان «خواجه» استفاده می‌کنیم، می‌توان پویا دانست. او در روایت اول غلام را به خوردن میوه دعوت می‌کند و در روایت دوم از غلام طلب میوه می‌کند و آنگاه که متوجه ترشی یا تلخی آن می‌شود، علت سکوت غلام در قبال تلخی میوه و یا از علت عدم تشخیص غلام برای آوردن میوه شیرین سؤال می‌کند. نکته قابل تأمل در پویا دانستن شخصیت خواجه طرز تفکر اوست که دچار دگرگونی می‌شود. در روایت دوم تصور خواجه بر این است که غلام قبلاً از میوه‌های باغ خورده است و اکنون خوب را از بد تشخیص می‌دهد و آنگاه که پاسخ متواضعانه غلام را می‌شنود، متوجه طرز تفکر اشتباه خود می‌شود؛ چنان‌که در مأخذ جوامع الحکایات ذکر می‌شود به پاس قدردانی او را آزاد می‌کند: «خواجه گفت چون شکر نعمت چنین می‌گزاری ترا در بندگی نگذارم، آزادش کرد و بدین آزامردی به سعادت آزادی رسید» (عوفی: ۱۳۵۹، ۳۶۵). آنچه شخصیت او را متزلزل می‌کند، تلخی میوه است که سبب ایجاد کشمکش بین او و غلام می‌شود لذا تفاوت رفتار او را از ابتدای داستان متمایز می‌کند.

به عبارت بهتر خواننده با قرائت حکایت در ابتدا متوجه خشم یا خسبونی از جانب او نمی‌شود و آنگاه که غلام را با هدف تقریر گرفتن از او خطاب می‌کند، متوجه تغییر رفتار او می‌شود. «فقال: یا غلام، کیف أکلتَ هذا مع شدّة مرارته (التوحیدی: ۱۴۳۲، ۲۴۲). «گفت: ای غلام خیارِ بدین تلخی و تو بدین خوشی می‌خوری؟ (ابو الخیر: ۱۳۱۳، ۶۲-۶۳). «فقال لی: یا ناظور أنت فی بستاننا منذ کذا وکذا تأکل فاکهنتنا وتأکل رماننا لاتعرف الحلو من الحامض» (الأصفهانی: ۱۹۹۶، ۳۶۸-۳۶۹).

پادشاهی بود نیکو شیوه‌ای چاکری را داد روزی میوه‌ای

(عطّار: ۱۳۵۳، ۱۶۰-۱۶۱)

داد شه را میوه و چون شه چشید تلخ بود، ابرو از آن درهم کشید

(همان: ۱۳۵۳، ۱۶۰-۱۶۱)

در دو مورد اخیر ملاحظه می‌شود که راوی از طریق توصیف (نشانه‌های شخصیتی)، شخصیت را معرفی کرده است. راوی در قالب عنصر گفت‌وگو شخصیت‌ها را به خواننده معرفی

می‌کند. این عنصر اگرچه در این حکایت در قالب سؤال و جوابی کوتاه می‌آید ولی نماینده صفات درونی شخصیت اصلی داستان است. در عنصر گفت وگو بیشتر به آن می‌پردازیم.

گفت و گو:

در عنصر پیرنگ و شخصیت از گفت و گو و تأثیر آن در شکل‌گیری طرح داستان سخن به میان آمد. چنان که در جداول بالا آمده. حادثه محرک داستان، کشمکش، اوج و گره‌گشایی در قالب گفت و گو شکل می‌گیرند.

در روایت اول رغبت و اشتیهای غلام در خوردن میوه، خواجه را تحت تأثیر قرار می‌دهد و او نیز یک قطعه از آن را طلب می‌کند و در روایت دوم خواجه بدون هیچ علتی میوه طلب می‌کند. به این ترتیب این حادثه که در قالب گفت و گو رخ داده، علت اصلی حوادث بعدی می‌شود. پس از آن تلخ بودن آن میوه که گره‌ای را در داستان و در ذهن شخصیت ایجاد می‌کند، موجب کشمکشی بین دو شخصیت می‌شود و داستان در قالب سؤال و جواب به اوج خود می‌رسد.

«به مدد همین گفتارها، رفته رفته حجاب کاراکتر قهرمانان خویش را از هم می‌درد و مخاطب در عین حال که سخن قهرمانان را در باب موضوعی خاص می‌خواند و می‌شنود، احساس می‌کند که از این رهگذر با درون قهرمان نیز آشناتر شده و بیشتر او را می‌شناسد» (کمارج و مهاجر: ۱۳۹۲، ۷۶، به نقل از سرامی؛ ۱۳۸۳، ۱۹۵-۱۹۶).

زاویه دید:

زاویه دید در مآخذ عربی «الإمتاع» و مآخذ فارسی «اسرار التوحید، جوامع الحکایات، منطق الطیر، مصیبت‌نامه، مثنوی» زاویه دید بیرونی و دانای کل است راوی با اشراف بر رویدادها، کنش‌ها و انگیزش‌ها داستان را از منظر بیرونی روایت می‌کند؛ گاه روایات شکل گزارش‌گونه و کوتاه دارند مانند منبع عربی «الإمتاع» و گاهی راوی به بررسی جزئیات می‌پردازد که این مورد در مآخذ فارسی بیشتر قابل مشاهده است. با توجه به اشراف کامل راوی به داستان، او به توصیف شخصیت‌های قصه نیز می‌پردازد «مردی غلامی داشت خردمند» (عوفی: ۱۳۵۹، ۳۶۵). «پادشاهی بود نیکو شیوه‌ای» (عطار: ۱۳۵۳، ۱۶۰-۱۶۱). همچنین گفت وگوها را از زبان شخصیت‌ها نقل قول می‌کند (گفت و گوی غلام و خواجه) و در مآخذ مثنوی مشاهده می‌کنیم که بعد از گره‌گشایی داستان توسط شخصیت غلام، راوی نیز نتیجه‌گیری می‌کند.

اما مأخذ عربی «حلیة الأولیاء، التذکرة، سراج الملوك، المستطرف، صفة الصفوة» و مأخذ فارسی «روثق المجالس» راوی به عنوان یکی از شخصیت‌ها در داستان حضور دارد و داستان از قول اول شخص روایت می‌شود.

صحنه و فضا:

حوادث هر داستانی در مکان و زمانی مشخص رخ می‌دهد. چنان که در بعضی مأخذ مشاهده می‌شود وقایع این حکایت به طور کلی در «باغ» یا «بوستان» حادث شده است و در مأخذی که به طور مستقیم به مکان اشاره نکرده‌اند، از طریق قرائن کلام می‌توان مکان را تا حدودی تشخیص داد؛ چنان که در «اسرار التوحید» از شخصیت دهقان نام برده شده و می‌توان گفت مکان آنها زمین کشاورزی و یا باغ است. همچنین در مأخذ «منطق الطیر» عطار، با توجه شخصیت که پادشاه است، احتمال دارد وقایع حکایت در مکانی مانند قصر رخ داده باشد. در مأخذ مثنوی خواجه از فرزند خود می‌خواهد که به دنبال لقمان برود: «گفت زو فرزند لقمان را بخوان». بنابراین می‌توان احتمال داد که این واقعه در خانه شخصی‌اش رخ داده است. در خصوص زمان نیز راوی به طور کلی به عباراتی نظیر «یقال»، «روزی»، «آورده‌اند که» اشاره کرده و از زمان معینی سخن به میان نیاورده است. فضای داستان دوستانه، صمیمی و به دور از رابطه رعیت و پادشاهی است.

نتیجه‌گیری

۱. حکایت مزبور با دو روایت متفاوت در ادب عربی و فارسی یافت شد که قدیم‌ترین مأخذ آن کتاب «الإمتاع والمؤانسة» ابوحیان توحیدی است. به نظر می‌رسد ادب فارسی تحت تأثیر ادبیات عربی به بازآفرینی این روایات به صورت نثر و نظم پرداخته است.
۲. مضمون اصلی روایت در همه مأخذ عربی و فارسی یکسان و عبارت است از امانت‌داری و تعهد، و غلام در این روایت نماد انسان‌های وفادار و متعهد است.
۳. اگرچه موضوع و مضمون همه روایات عربی و فارسی مشابه است ولی طرح داستان در هر کدام از مأخذ این دو روایت به شکلی پیش رفته که یکی را از دیگری متمایز کرده است. به

- عبارت دیگر حادثه محرک، کشمکش و اوج داستان در روایت اول متفاوت از روایت دو ظاهر شده است.
۴. مأخذ عربی «الإمتاع» و مأخذ منثور فارسی (اسرار التوحید، جوامع الحکایات) و مأخذ منظوم «منطق الطیر و مثنوی» به روایت اول شباهت دارند.
۵. مأخذ عربی (حلیة الأولیاء، التذکرة، سراج، المستطرف و صفة الصفوة) و مأخذ منثور فارسی (رونق المجالس) روایت دوم را ذکر کرده‌اند.
۶. مولوی و عطار در آثار مشهور خود با الهام‌گیری از منابع قدیم به بازآفرینی روایت پرداخته‌اند و التذاذ بیشتر مخاطب را فراهم کرده‌اند. این روایات منظوم از نظر شکل ظاهری و حوادث موجود به مأخذ عربی «الإمتاع» نزدیک است، جز اینکه شاعران در این مأخذ با هنرمندی تمام روایت مزبور را به نظم آورده‌اند.
۷. شخصیت‌های این روایت دو نفر هستند. شخصیت اصلی «غلام» نمونه بارز وفاداری و انسانیت است که با رفتار خود خواننده را از آنچه درون ذهن راوی می‌گذرد، آگاه می‌سازد و «خواجه» به عنوان شخصیت فرعی و پویا چنان که در متن مقاله اشاره شد، نقش مؤثری در پیشبرد حکایت دارد.
۸. عنصر گفت و گو اگرچه در این حکایت کوتاه است ولی مخاطب را در شناساندن بیشتر، و راوی را در ایجاد حادثه محرک و کشمکش یاری رسانده است.

منابع

منابع عربی

- الأبشيهي، شهاب الدين محمد، (۱۹۹۲م). *المستطرف في كل فن مستطرف*. المجلد الثاني. بيروت: دار مكتبة الحياة.
- ابن الجوزي، جمال الدين أبو الفرج، (۱۹۸۵م). *صفة الصفوة*. حققه وعلّق عليه محمود فاخوري. خرّج أحاديثه د. محمد رؤاس قلعه جي. الجزء الرابع، الطبعة الثالثة. بيروت: دار المعرفة.
- ابن حمدون، محمد بن الحسن، (۱۹۹۶م). *التذكرة الحمدونية*. تحقيق احسان عباس و بكر عباس. المجلد الأول. بيروت: دار صادر.

ابن عساکر، علی بن حسن، (۱۴۰۷ق). تهذیب تاریخ دمشق الكبير. مصحح عبدالقادر بدران. بیروت: دار إحياء التراث العربي.

أبو الخیر، محمد بن المنور، (۱۳۱۳). اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید بانضمام رساله حورائیه. تهران: چاپخانه فردین و برادر.

الأصفهانی، أبو نعیم أحمد بن عبدالله، (۱۹۹۶م). حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء. الجزء السابع. بیروت: دار الفکر. التوحیدی، أبو حیان، (۲۰۱۱م). الإمتاع والمؤانسة. اعتنى به وراجعه هیثم خلیفة الطعمی. الجزء الثاني. بیروت: المكتبة العصرية.

الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد، (۱۹۹۰م). تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام. تحقیق الدكتور عمر عبد السلام تدمری. الطبعة الأولى. بیروت: دار الكتاب العربي.

رجائی، احمد علی، (۱۳۵۴). منتخب رونق المجالس و بستان العارفين و تحفة المریدین. تهران: دانشگاه تهران. الطرطوشي، أبو بكر، (۱۹۹۴م). سراج الملوك. حققه وضبطه وعلّق عليه ووضع فهرسه محمد فتحي أبوبكر. المجلد الأول. تقديم شوقي ضيف. القاهرة: الدار المصرية اللبنانية.

گویارد، ماریوس فرانسوا، (۱۹۵۶م). الأدب المقارن. ترجمه محمد غلاب. قاهرة: لجنة البيان العربي. المناصرة، عزالدین، (۱۹۸۴م). بیان الأدب المقارن، إشکالیات الحدود. أعمال الملتقى الأول للمقارنین العرب. الجزائر: دیوان المطبوعات الجامعية. ص ۱۱۵-۱۳۶.

منابع فارسی

حیدری، علی، (۱۳۸۶). تحول شخصیت در حکایات مشابه مولوی و عطار. فصلنامه پژوهشهای ادبی. ش ۱۶. ص ۹۳-۱۱۴.

زمانی، کریم، (۱۳۹۸). شرح جامع مثنوی معنوی. دفتر دوم. تهران: انتشارات اطلاعات.

سرامی، قدمعلی، (۱۳۸۳). از رنگ گل تا رنج خار (شکل‌شناسی داستان‌های شاهنامه). ج ۴، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

شمیسا، سیروس، (۱۳۸۶). انواع ادبی. ویرایش چهارم. تهران: میترا.

عطار نیشابوری، فرید الدین، (۱۳۵۳). منطق الطیر. به تصحیح و مقدمه و تعلیقات و حواشی محمد جواد مشکور. تهران: کتابفروشی تهران.

عطار، محمد بن ابراهیم، (۱۳۸۵). مصیبت‌نامه شیخ فرید الدین عطار نیشابوری. به اهتمام و تصحیح نورانی وصال. تهران: زوار.

عوفی، سدید الدین محمد، (۱۳۵۹). متن انتقادی جوامع الحکایات و لوازم الروایات. جزء اول از قسم دوم. با مقابله و تصحیح امیربانو مضافا کریمی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

کمارج. مهسا. مهاجر. میثم. (۱۳۹۲) « شخصیت‌پردازی در داستان فرود». فصلنامه تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی. ش ۱۶، ص ۶۳-۹۱.

مولوی، جلال‌الدین محمدبن محمد، (۱۳۹۳). **مثنوی معنوی**. مجلد اول. آخرین تصحیح رینولد. ا. نیکلسون و مقابله مجدد با نسخه قونیه. تصحیح مجدد و ترجمه حسن لاهوتی. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.

میرصادقی، جمال، (۱۳۹۴). **عناصر داستان**. تهران: نشر سخن.

COPYRIGHTS

© 2023 by the authors. Licensee Islamic Azad University Jiroft Branch. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

ارجاع: ابن الرسول سیدمحمدرضا، کلانتری مریم، حسنعلیان سمیه، حکایت «میوه خوردن غلام نزد پادشاه» در ادب عربی و فارسی بررسی آبخورها و تحلیل عناصر داستانی آن، فصلنامه ادبیات تطبیقی، دوره ۱۷، شماره ۶۸، زمستان ۱۴۰۲، صفحات ۷۵۱-۷۲۳.